

راه‌های مواجهه با رنجی که می‌بریم

فلسفه برای زندگی در گفتار مصطفی ملکیان

محسن آزموده

اصلاح اجتماع یا اهتمام به خویشتن فردی؟ این پرسشی است که قرن‌هاست ذهن متفکران را به خود مشغول کرده است. آیا برای يك زندگی سعادت‌مند، توجه به اصلاح فردی کفایت می‌کند یا باید وضعیت زندگی همگان را بهبود بخشید؟ درد و رنج‌های شخصی اهمیت و اولویت دارند یا مشکلات و مصایب جمعی و همگانی؟ مصطفی ملکیان، پژوهشگر شناخته‌شده فلسفه و اخلاق در ایران، سال‌هاست که بر اصالت فرهنگ تأکید می‌کند و اصلی‌ترین راه‌حل مشکلات را اصلاح فرهنگ به معنای اخص آن می‌داند، یعنی اصلاح درونیات هر انسان. با این‌همه او همواره از اصلاحات اجتماعی نیز غافل نیست و بر ضرورت آن پای می‌فشارد. او در گفتار حاضر، دو کار فوق، یعنی اصلاح اجتماعی و اهتمام به خویشتن فردی را توأمان برای يك زندگی سعادت‌مند انسانی ضروری می‌داند و تأکید می‌کند که این دو کار نافی یکدیگر نیست، بلکه هر دو برای يك زندگی عقلانی ضرورت دارد. متن حاضر، گزارشی از سخنرانی مصطفی ملکیان در جلسه آنلاین فلسفه برای زندگی است که چهارشنبه 22 دی‌ماه ساعت 21 در کلاب‌مانیشکو در کلاب‌هاوس برگزار شد. در این جلسه که با اجرای شکوفه قشقایی و نیما آویدنیا آرایه شد، بیژن عبدالکریمی و سروش دباغ نیز حضور داشتند. به علت محدودیت حجمی و فضا، در صفحه پیش رو تنها به گزارش سخنرانی مصطفی ملکیان اکتفا کردیم.

فرض کنید من کسی باشم که به جهتی همیشه باید در راه تهران به شیراز در رفت‌وآمد باشم و به هیچ‌وجه نمی‌توانم از این سفر صرف‌نظر کنم و نمی‌توانم جاده دیگری را برای رفتن از تهران به شیراز برگزینم. با این شرایط، اگر من انسانی عقلانی باشم- و فقط عقلانیت برای این جهت کفایت می‌کند- باید دو کار انجام دهم. بر دو تا بودن کارها تأکید می‌کنم، از این جهت که بارها از بیانات من سوء تعبیر

شده که گویا من از این دو کار، تنها به یکی قائل هستم. درحالی که تاکید می‌کنم اگر انسانی عقلانی باشم، در شرایط مذکور باید دو کار انجام دهم: نخست اینکه اگر ناچارم از این جاده حرکت کنم، باید به اندازه خودم و تا آنجا که در توان و وسع من هست، این جاده پر فرازونشیب و گودال‌ها و دره‌های خطرناک و سنگلاخی را تعمیر کنم و در اصلاح و مرمت آن کمک کنم و اجازه ندهم که این جاده با همین حالت عیبناک باقی بماند. این کار اولی است که من به عنوان یک انسان عقلانی باید انجام دهم، زیرا من از این جاده استفاده می‌کنم، اگر اخلاقی بودم، می‌گفتم که هموعان من هم از این جاده استفاده می‌کنند. اما فعلاً تنها براساس عقلانیت صرف سخن می‌گویم و کاری به احکام و قواعد و معیارها و میزان‌های اخلاقی ندارم. بنابراین از آنجا که باید عمری در این جاده در رفت‌وآمد باشم، عقلانیت اقتضا می‌کند که این جاده را تا جایی که می‌توانم، اصلاح و تصحیح و تعمیر و مرمت کنم و از هیچ کاری در این جهت مضایقه نکنم.

اما کار دومی هم باید بکنم. هر چقدر من و حتی سایر هموعان به مقتضای عقلانیت در جهت اصلاح این جاده بکوشیم، ولی هیچ تضمینی در این نیست که جاده کاملاً بی‌عیب و نقص و بی‌اشکال و ایرادی باشد و به هر حال این جاده چه بسا تا آخر عمر من یا هموعان من که از این جاده استفاده می‌کنند، عیب و ایراد داشته باشد زیرا هر چقدر هم فعالیت کنیم، این فعالیت تضمین موفقیت تام ندارد و بنابراین امکان اینکه من باید تا آخر عمر با این جاده بسازم و این جاده به کمال نرسد، هست. به همین علت باید کار دیگری کرد و آن این است که باید دست‌کم برای اتومبیل خودم ضربه‌گیرهایی قوی فراهم کنم تا کمترین مقدار فشار کف نا هموار جاده به بدن من وارد شود.

ضرورت کاستن از درد و رنج دیگران

از مثال فوق برای بیان مقصود خودم می‌کوشم. یک انسان عقلانی و به طریق اولی یک انسان اخلاقی، باید در ظرف زندگی اجتماعی خود دو کار کند. نخست اینکه باید بکوشد تا جایی که در توان دارد، جامعه را اصلاح و تصحیح کند و از اشکال‌های آن بکاهد. هرکس متناسب با میزان دارایی‌های درونی یعنی دانایی‌ها و توانایی‌ها و با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و منشی و آنچه ژنتیک به او انتقال داده و براساس حوادث زندگی و تعلیم و تربیت و خلاصه با در نظر گرفتن همه امکان‌هایی که در زندگی دارد، باید جامعه خودش را در تا جایی که در توان دارد، اصلاح کند و نسبت به درد و رنج‌ها و فسادها و سوءنیت‌ها و سوءمدیریت‌ها و جهل‌هایی که در این جامعه هست، بدون حساسیت نباشد زیرا اگر اخلاقی هم نیست، لااقل عقلانی هست و می‌داند

که به هر حال باید در این جامعه زندگی کند. بنابراین هر چه این جامعه را بیشتر به صلاح نزدیک کند، خودش هم بیشتر سود می‌برد. اگر اخلاقی هم باشد که می‌خواهد برای هموعان خودش و همه کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند و چاره‌ای نیز جز آن ندارند، یک وضع بهتری فراهم کند.

اینکه مدام بر این کار اول تاکید می‌کنم، به این دلیل است که متأسفانه بسیار مورد این سوءفهم قرار گرفته‌ام که انگار به این کار اول التفات ندارم، درحالی‌که بارها و بارها گفته‌ام که اول قدم در راه اخلاق - بلکه به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، تا آخرین قدم - کاستن از درد و رنج دیگران است و دیگران همان کسانی هستند که در این جامعه زندگی می‌کنند و بنابراین هرگز نمی‌شود نسبت به ظلم و ستم و بی‌عدالتی و بی‌نظمی و بی‌امنیتی و نابرابری و فقدان رفاه و آزادی و شفقت یک جامعه بی‌تفاوت بود و حساسیت نداشت، بنابراین من باید هرکاری که می‌توانم برای نظم، امنیت، رفاه، عدالت، برابری، برادری، آزادی و صلح این جامعه انجام دهم، دریغ نکنم.

نیاز به ضربه‌گیر داریم

اما اگر من تمام مساعی خود را صرف کنم و همه شهروندان دیگر جامعه هم همین کار را انجام دهند، باز هم هیچ تضمینی نیست که جامعه ما بی‌عیب و نقص باشد و بنابراین ما نیاز به ضربه‌گیر داریم. این ضربه‌گیر فراهم کردن کار دوم ما است. یعنی باید کاری کنیم که فشار وارد ناشی از زیستن در جامعه ناسالم برای خودمان و شهروندان جامعه کمتر شود و آسیب‌های آن کمتر درد و رنجی برای خودمان و سایر هموعان داشته باشد. به تعبیری که در آیین هندو به کار می‌رود، اگر جامعه منجلاب یا مرداب یا باتلاق هم هست، بتوانیم در این منجلاب و باتلاق، لااقل نیلوفر باشیم.

کار اول نیازمند آن است که در فعالیت‌های خودمان به آنچه در نهادهای خانواده، اقتصاد، تعلیم و تربیت، علم و فن و هنر، سیاست، قانونگذاری، اخلاق، دین و مذهب می‌گذرد، توجه کنیم زیرا این نهادها هستند که عیب کلی جامعه را فراهم می‌کنند. اما برای کار دوم یعنی فراهم کردن ضربه‌گیر باید به یک سلسله‌چیزهایی روی آوریم که شخص خودمان را با آن چیزها مجهز کنیم، بنابراین شأن اجتماعی من، کار اول من است و شأن افراد من، هم کار دوم است.

علت طرح این مطلب آن است که روشنفکران و اصلاح‌گران اجتماعی ما عمدتاً به کار اول بسیار بها می‌دهند، اما به کار دوم بها نمی‌دهند. یعنی به اصلاح نهاد خانواده، نهاد اقتصاد، نهاد تعلیم و تربیت، نهاد علم و فن و هنر، نهاد سیاست، نهاد قانونگذاری، نهاد اخلاق،

نهاد دین و مذهب، نهاد روابط بین‌الملل و... بسیار بها می‌دهند، اما در تمام مکتوبات و آثاری که از ایشان می‌خوانیم یا می‌شنویم، به اصلاح این نهادها تاکید می‌کنند، اما به مطلب دوم یعنی ضرورت حفظ خود و در نظر گرفتن يك ضربه‌گیر کمتر توجه می‌کنند یا اصلاً توجه نمی‌کنند. از سوي دیگر معدود کسانی هستند که به امر دوم (یعنی توجه به خود) بها می‌دهند، اما به امر اول، یعنی اصلاح نهادهای اجتماعی هیچ توجه نمی‌کنند؛ یعنی می‌گویند خودت را برای زندگی در يك جامعه ناسالم مجهز کن، اما اینکه خود جامعه ناسالم را اصلاح کن و تا جایی که در توان داری، به سلامت نزدیک کن، دغدغه تو نیست. بنابراین برای بیشتر روشنفکران و مصلحان اجتماعی ما جنبه اجتماعی مهم است و به جنبه انفرادی و فردی و شخصی توجه نمی‌کنند، معدودی هم هستند که به جنبه شخصی توجه دارند، اما جنبه اجتماعی برایشان اهمیتی ندارد.

اصلاح اجتماعی ما را از خودکاو می‌کنند

مستغنی نمی‌کند

سخن من این است که این هر دو باید با هم باشد. اگر دیدید کسی در آموزشها و اصلاح‌گری‌هایش در جامعه به آموزه‌های بودا به عنوان يك درمانگر و نه به عنوان بنیانگذار يك دین و مذهب تاریخی و نهادینه و آموزه‌های دائو و آموزه‌های رواقیان یا آموزه‌های اسپینوزا توجه می‌کند، نباید او را تخطئه کرد. دغدغه چنین فردی این است که این آموزه‌ها به کار دوم می‌آید، اما این فرد هرگز نگفته کار اول را نباید کرد. او نمی‌تواند چنین ادعایی کند، زیرا همه این بزرگانی که نامشان آمد، خودشان می‌گویند حتی اگر در اندیشه نجات خودت هم هستی، چاره‌ای جز این نداری که به امور و شؤون اجتماعی هم حساسیت بوری. بنابراین این سخنی نادرست و اتهامی نپذیرفتنی و برخلاف همه اسناد و مدارک موجود است که فریاد برآوریم کسانی که دم از رواقی‌گری و اسپینوزا و آیین دائو و آیین بودا می‌زنند، می‌خواهند مردم را به صندوق خانه‌های خودشان دعوت کنند و به ایشان بگویند که به تکمیل و استكمال نفس پردازید و به ارتقای معنوی مشغول شوید و ریاضت بکشید و معرفت‌الذات پیدا کنید، خودکاو و خودشناسی کنید و کاری به امور و شؤون اجتماعی و سیاسی نداشته باشید. این دو کار را باید با هم انجام دهیم، اولی ما را از دومی بی‌نیاز نمی‌کند و دومی هم ما را هرگز از اولی مستغنی نمی‌سازد.

برای کار اول یعنی برای اینکه جامعه‌ای سالم‌تر و مناسب‌تر برای حیات انسانی فراهم آوریم، همه علوم و معارف بشری مورد نیاز هستند. اما برای کار دوم یعنی برای ساختن آن ضربه‌گیری که هر فردی برای

خودش باید آن را بسازد تا بتواند درد و رنج‌های ناگزیر را بهتر و بیشتر تحمل کند، باید از پنج منبع استفاده کند البته در ضمن اینکه تمام تلاش خود را می‌کند تا درد و رنج‌های اجتماعی را کاهش دهد. بقیه علوم و معارف بشری، بلکه همه علوم و معارف بشری، به درد کار اول می‌خورند، اما برای کار دوم، یعنی ساختن ضربه‌گیر، به نظر من پنج حوزه به کار می‌آیند. نخست روانشناسی با همه شعبه‌ها و قسمت‌های مختلف آن است. به روانشناسی، آنچه روان‌درمانگری می‌خوانیم را منضم می‌کنم. یعنی منظورم این است که هم علم روانشناسی و هم فن روان‌درمانگری مورد نیاز است.

معرفتهای لازم برای ضربه‌گیر شخصی

حوزه دوم معرفتهایی که به درد کار دوم می‌خورند، بخشهایی از فلسفه هستند. منظور از بخشهایی از فلسفه، بیشتر 6 قسمت آن است، البته نه همه مباحث این 6 قسمت. این 6 قسمت عبارتند از: 1. مابعدالطبیعه، 2. معرفت‌شناسی، 3. فلسفه زبان، 4. فلسفه ذهن، 5. فلسفه عمل و 6. فلسفه اخلاق. تاکید می‌کنم که بعضی مباحث این 6 قسمت فلسفه به درد کار دوم یعنی جلوگیری از درد و رنج شخصی و فردی می‌خورند. به گمان من بقیه شاخه‌های فلسفه به درد این کار دوم نمی‌خورند و به درد کار اول یعنی اصلاح جامعه می‌خورند.

حوزه سوم از معارفی که به درد کاستن از درد و رنج شخصی می‌خورند، ادبیات جهانی مخصوصاً رمان و شعر است. بسیاری از آنچه را که ما می‌توانیم برای خودمان به عنوان یک حفاظ و سپر در زندگی تلقی کنیم، در ادبیات به‌طور کلی و مخصوصاً در شعر و رمان به دست می‌آید. چهارمین حوزه از معارف، بعضی و تاکید می‌کنم بعضی نکاتی است که عارفان همه ادیان و مذاهب و فرهنگ‌های گوناگون در طول تاریخ گفته‌اند. حوزه پنجم از آموزه‌هایی است که بنیانگذاران ادیان و مذاهب و الهیدانان تابع آنها بیان کرده‌اند. بنابراین یک ترکیب التقاطی و البته سازگار از مجموعه‌ای متشکل از عناصری از این پنج حوزه مذکور برای کاهش درد و رنج‌های ناگزیر ضرورت دارد.

اما پرسش این است که این پنج قسمتی که می‌خواهیم با آن ضربه‌گیری برای کاستن از درد و رنج‌های شخصی و فردی فراهم کنیم، برای ما چه می‌کنند؟ البته من با بودا موافق هستم که تا انسان انسان است و تا خواستن هست، درد و رنج هم هست. اما ما از این منابع برای چه استفاده می‌کنیم؟ نخست اینکه رنج‌های گریزناپذیر را از رنج‌های اجتناب‌پذیر تفکیک کنیم. این هنر اول بسیار مهم است که دریا بیم این درد و رنج ناگزیر است یا گریزپذیر. کار دوم بررسی درد و رنج‌های گریزپذیر است.

راه‌های مواجهه رنج‌های گریزپذیر

به نظر من، هر يك از انسان‌ها در زندگي چهار قسم درد و رنج گریزپذیر دارند. نوع اول درد و رنج‌های گریزپذیری است که ناشی از سیاست، اقتصاد و امور اجتماعی ناسالم است. نظام‌ها و روابط ناسالم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، منشا درد و رنج‌های فراوانی هستند. این درد و رنج‌ها گریزپذیر هستند، یعنی می‌توان آنها را مرتفع کرد و اجازه نداد که بیش از حد به ما فشار بیاورند. همچنین ما باید بدانیم راه‌های نادرست مواجهه با این درد و رنج‌های ناشی از روابط و نظام‌های غلط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی چیست. این راه‌های نادرست به نظر من سه تا است.

راه نادرست نخست این است که تصور کنم این درد و رنج‌های گریزپذیر ناشی از نظام‌های غلط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را با صرف نیایش می‌توان برطرف کرد. راه نادرست دوم این است که تصور کنم با تسلیم می‌توان این درد و رنج‌های گریزپذیر را برطرف کرد. راه نادرست سوم در مواجهه با این درد و رنج‌های گریزپذیر، صرف همدردی است. همدردی با این رنج‌ها، لازم است، اما مطلقاً کافی نیست. من باید بتوانم این رنج و منشا آن را نابود کنم. راه درست این است که اولاً منشأ مبدا و خاستگاه این درد و رنج‌ها را تشخیص دهم و سپس آن را ریشه‌کن کنم. نوع دوم از درد و رنج‌های گریزپذیر، بیماری‌ها، جراحات‌ها، آزار و آسیب‌های بدنی است که بر اثر حوادث زندگي برای انسان عارض می‌شود. در اینجا نیز شکي نیست که من باید از کمک دیگران استفاده کنم تا این درد و رنج‌های خودم را برطرف کنم و این دیگران شامل مثلاً پزشکان می‌شود. البته باید دقت کرد که در این درد و رنج‌هایی که از ناحیه جراحی و بیماری و آزار و آسیب است، سه چیز را باید تفکیک کرد. ما وقتی به این درد و رنج‌ها مبتلا می‌شویم، گاهی از خود درد رنج می‌بریم، گاهی از دوام درد رنج می‌بریم و گاهی از پیامدهای درد رنج می‌بریم. خود درد، دوام درد و پیامدهای درد، سه چیز متفاوت هستند و برای علاج هر کدام، راهی متفاوت هست. قسم سوم رنج‌های گریزپذیر، رنج‌های عاطفی است. من از يك سلسله رنج‌ها آزرده می‌شوم که ناشی از آن است که با من بد رفتاری شده، ناشی از احساس تنهایی در من است، به دلیل جدا افتادن از محفل دوستان پدید آمده، به علت از دست دادن عزیزانم به وجود آمده، به خاطر کاهش وجهه اجتماعی من است و... اینها رنج‌هایی ناشی از روابط و موقعیت‌های اجتماعی است. برخی از این رنج‌ها به علت روابط اجتماعی و شماری ناشی از موقعیت‌های اجتماعی است. هرگونه شکست و موفقیت اجتماعی، ممکن است منجر به رنج شود. اما این رنج‌ها درمان‌پذیر است و من می‌توانم در صورت ابتلا به آنها، علاجشان کنم.

قسم چهارمی از رنج‌های گریزپذیر هم هست که عذاب وجدان است. وقتی من به گذشته خود رجوع می‌کنم و می‌بینم چقدر به خطاهای اخلاقی مبتلا شده‌ام، دچار عذاب وجدان می‌شوم. اما این رنج هم گریزپذیر است.

رنج‌های گریزناپذیر

اما غیر از چهار قسم رنج گریزپذیر فوق، سلسله‌رنج‌هایی هم هست که گویی از آنها مفری نیست. پیش از هر چیز باید مشخص کرد آیا این درد و رنج‌های گریزناپذیر، سودی هم دارند یا خیر. آیا پشت این رنج گریزناپذیر، گنجی هست یا خیر؟ پاسخ این سوال را هرکس باید برای خودش روشن کند. اگر فرد با توجه به اطلاعات و تجارب و فهم و قدرت تفکرش دریابد که پشت این رنج‌های گریزناپذیر گنجی نیست، به گونه‌ای متفاوت زندگی می‌کند با زمانی که بر اثر علم و تفکر و تجربه دریابد که اگرچه این رنج‌ها گریزناپذیرند، اما برای او سودها یا منافع هم در بر دارند. در این صورت فرد باید دریابد که آن رنج و گنج چیست. اینجا دو دسته دیدگاه وجود دارد.

راه‌های استعلایی

برای رنج‌های گریزناپذیر

یک سلسله دیدگاه‌ها را راه‌های الهیاتی یا استعلایی یا آن جهانی می‌خوانیم. این دیدگاه‌ها قائل به فایده‌هایی برای رنج‌ها یا دردهای گریزناپذیر هستند، اما این فواید را از طریق الهیات یا امور استعلایی یا امور آن جهانی تصویر می‌کنند. دو دسته از این راه‌های استعلایی یا آن جهانی مشهور است: نخست راه‌های شرقی هستند که در تناسخ خلاصه می‌شوند. این راه‌ها می‌گویند درد و رنج‌های گریزناپذیر فعلی، ناشی از زندگی پیشین است و این‌چنین آنها را معنادار می‌کنند. ادیان شرقی مثل آیین بودا و آیین جین و آیین هندو درد و رنج‌های گریزناپذیر را با توسل به تناسخ توجیه می‌کنند و می‌گویند اگر می‌خواهید در زندگی بعدی چنین نشود، در زندگی فعلی به گونه‌ای دیگر عمل کنید. ادیان غربی یا ادیان موسوی یا ادیان ابراهیمی، یعنی ادیانی که زادگاهشان غرب جهان است، به تناسخ قائل نیستند و به گونه‌ای دیگر این درد و رنج‌های گریزناپذیر را توضیح می‌دهند و از نظریه «تئودیه» یا «عدل الهی» بهره می‌گیرند. ایشان هشت راه‌حل ارائه کرده‌اند: گاهی می‌گویند این رنج‌های گریزناپذیر برای آزمایش بشر است. برخی می‌گویند اینها مکافات دنیوی است، یعنی به علت کارهایی در سال‌های قبل همین زندگی پدید می‌آیند. البته گاهی هم گفته می‌شود که اینها مکافات خطاها و تخطی‌های زندگی پدر و مادر فرد است. دیدگاه سوم این است که این درد و رنج‌ها بر فرد وارد

میشد تا از گناه دور بماند. راه حل چهارم این است که فرد این درد و رنج‌ها را می‌برد، اما در ازای آن یک خیر عظیم‌تری در زندگی آن جهانی می‌بیند، آن خیر آن قدر بزرگ است که بعداً فرد آرزو می‌کند که ای کاش در زندگی دنیوی بیشتر از اینها رنج می‌بردم. نظریه پنج این است که فرد به رنج افتاده تا از این طریق به خدا نزدیک‌تر شود. یعنی رنج‌ها علتی برای نزدیکی فرد به خدا می‌شوند. نظریه ششم عکس نظریه پنج است و می‌گوید این درد و رنج‌ها، معلول نزدیکی فرد به خدا هستند، یعنی وقتی انسان زیاد به خدا نزدیک شود، رنج و درد بیشتری تحمل می‌کند: *أَلْبَلَاءُ لِلدَّوَالَةِ*. نظریه هفتم این است که فرد از طریق رنج‌ها استکمال و استعلای معنوی می‌یابد. نظریه هشتم این است که این رنج‌ها حکمتی دارد، ولو ما از حکمت آن بی‌خبریم. همه این نظریات استعلایی، خواه شرقی و خواه غربی، سلسله‌ای از فرضیات هستند. اگر این نظریات به نظر فرد عقلانی آمد، آن را می‌پذیرد و با آن رنج خود را معنادار می‌کند و کمتر از رنج‌های گریزناپذیر آسیب می‌بیند.

راه‌حل‌های فلسفی برای رنج‌های گریزناپذیر

راه حل دوم مواجهه با درد و رنج‌های گریزناپذیر، فلسفی و تجربی و این جهانی است و الهیاتی و استعلایی و آن جهانی نیست. این راه‌حل‌ها انسان را به نیروانا یا چرخه سامسارا و... ارجاع نمی‌دهند. هفت تا از مهم‌ترین این دیدگاه‌ها چنین هستند: نخست اینکه گفته شود انسان فقط از طریق رنج می‌آموزد و همه آموزش‌ها از طریق رنج است. دیدگاه دوم می‌گوید رنج انسان را اصلاح می‌کند. اینجا زندگی به کیف‌های حقوقی تشبیه شده است، مثل فرد خاطی که از طریق مکافات اصلاح می‌شود. دیدگاه سوم که در فرهنگ غرب مشهور است و زادگاهش ارسطوست، می‌گوید منش (character) انسان- و نه شخصیت (personality) او- از طریق رنج شکل می‌گیرد، ساخته می‌شود و تقویت می‌شود. انسان با رنج منش استوار و درست می‌یابد. دیدگاه چهارم می‌گوید انسان از طریق رنج بزرگ‌ترین فضیلت انسانی یعنی همدردی با سایر انسان‌ها و موجودات را می‌یابد. دیدگاه پنجم می‌گوید اگر رنج نباشد، انسان به خوشی و لذت و شادی و رضایت نمی‌رسد. رنج تنها نردبان رسیدن به خوشی و لذت و شادی و رضایت است. راه حل ششم می‌گوید رنج، شرط لازم برای درک لذت، درک شادی، درک خوشی و درک رضایت است. راه حل قبل، رنج را شرط پدید آمدن لذت، شادی، خوشی و رضایت می‌دانست و این راه حل می‌گوید رنج برای درک قدر (appreciation) لذت و شادی و خوشی و رضایت ضروری است. یعنی ممکن است انسان شاد یا راضی یا خوش باشد، اما بدون رنج، قدر آن را در نمی‌یابد. اشاره به این

راه‌حل‌ها برای آن تاکید بر آن است که بهتر است ما از تعلیمات امثال اسپینوزا و رواقیان و اگزیستانسیالیست‌ها و دائو و بودا برای ایجاد ضربه‌گیرهایی شخصی برای مواجهه با درد و رنج‌های ناگزیر استفاده کنیم، البته وظیفه اول ما اصلاح زندگی اجتماعی است.

اگر دیدید کسی در آموزش‌ها و اصلاح‌گری‌هایش در جامعه به آموزه‌های بودا به عنوان یک درمانگر و نه به عنوان بنیانگذار یک دین و مذهب تاریخی و نهادینه و آموزه‌های دائو و آموزه‌های رواقیان یا آموزه‌های اسپینوزا توجه می‌کند، نباید او را تخطئه کرد.

بهتر است ما از تعلیمات امثال اسپینوزا و رواقیان و اگزیستانسیالیست‌ها و دائو و بودا برای ایجاد ضربه‌گیرهایی شخصی برای مواجهه با درد و رنج‌های ناگزیر استفاده کنیم، البته وظیفه اول ما اصلاح زندگی اجتماعی است.

روشنفکران و اصلاح‌گران اجتماعی ما عمدتاً به کار اول بسیار بها می‌دهند، اما به کار دوم بها نمی‌دهند. یعنی به اصلاح نهاد خانواده، نهاد اقتصاد، نهاد تعلیم و تربیت، نهاد علم و فن و هنر، نهاد سیاست، نهاد قانونگذاری، نهاد اخلاق، نهاد دین و مذهب، نهاد روابط بین‌الملل و ... بسیار بها می‌دهند، اما در تمام مکتوبات و آثاری که از ایشان می‌خوانیم یا می‌شنویم، به اصلاح این نهادها تاکید می‌کنند، اما به مطلب دوم یعنی ضرورت حفظ خود و درنظر گرفتن یک ضربه‌گیر کمتر توجه می‌کنند یا اصلاً توجه نمی‌کنند.

منبع: روزنامه اعتماد 29 دی 1400 خورشیدی